

دفاع از اتهام

در رابطه با آقای آبرامیان

امیر فیض- حقوقدان

یکی از حکما سخنی دارد که وصف الحال این تحریر است میگوید:

«کسی که از خودش دفاع نکند لیاقت دفاع از کشورش را ندارد» دامنه این سخن فراتر از موضوع است بلکه تمام ابعاد و جنبه های مادی و معنوی دفاع را با خود دارد.

دفاع معنوی متوجه مراتبی است که محمول آن اتهام است، مانند همین موردی که آقای آبرامیان آنرا متوجه بنده ساخته است.

دفاع مادی متوجه مراتبی است که عدم رعایت آن موجب از بین رفتن قدرت دفاع میگردد، مانند سربازی که درسنگراست اگر از خود دفاع نکند و از پادر آید دفاع از وطن از حیطة عمل او خارج است.



اتهام ایشان بر بنده چیست؟

آنطور که دانسته شده، بنده از ناحیه متولی خود خوانده، بنیاد فرهنگ ایران متهم و طرف سوال و استیضاح قرار گرفته ام که چرا امیر فیض که امروز تاب شنیدن سخنی خلاف باورهایش ندارد، در ۹ سال قبل از شورش ۵۷ وقتی شیخ مطهری علیه نوروز و سیزده بدر سخن گفت امیر فیض مهر خاموشی بر «پوزه اش» زد و اکنون مانع فعالیت میهن پرستان علیه جمهوری اسلامی است.

البته که زشت گویی های مطهری قبیح است ولی حد قباحت آن به یک صد هزارم اظهارات آبرامیان که نسبت به آب و خاک ایران آن سخن های زشت و نفرت آور را گفته است نیست. تکذیب سیزده بدر کجا و بی تفاوتی نسبت به سیستان بلوچستان بمناسبت اینکه نام رستم ورخش بر آن نیست کجا! و تکذیب جشن سده کجا و بی تفاوتی نسبت به خلیج فارس کجا؟!

مطمئن هستم سالهای بعد که این ننگ گویی های آبرامیان نسبت به آب و خاک ایران بدست ایرانیان برسد

لعنت خواهند کرد بر تمامی ایرانیان خارج از کشور که کسی نبود که به دهان این بی تفاوت نسبت به آب

و خاک ایران پوزه بند (گرفته از ادبیات آبرامیان) بزند.

به این واقعه تاریخی توجه کنید که اظهارات آبرامیان در مورد بی تفاوتی نسبت به آب و خاک کشورمان به راحتی ارزیابی خواهد شد.

«سید محمد باقر رشتی از مجتهدین معروف و بسیار قشری زمان محمد شاه قاجار بود که خود فتوای داد و خود او هم اجرامی کرد، و میانه خوبی هم با محمد شاه نداشت. موقعی که محمد شاه به هرات لشکر کشید وزیر مختار انگلیس «مک هیل» محرمانه حرکت قشون ایران را به سوی هرات به حاکم هرات اطلاع می‌دهد، محمد شاه مطلع شد وزیر مختار انگلیس که در اردوی محمد شاه بود حکم خروج او را از ایران داد، مک هیل وزیر مختار انگلیس که میدانست سید محمد باقر رشتی با محمد شاه سردوستی ندارد به شیخ نامه نوشت و استمداد طلبید، رشتی جواب داد: «بتمربوط نیست اگر ما اختلافی داریم بین خودمان است اگر بحث بر سر تمامیت ارضی کشور باشد ما همه یکی هستیم» (علی اکبر ولایتی تاریخ محمد شاه)

می بینید یک آخوند قشری که کسی جرات بردن نام نوروز و سیزده بدر را پیش او نداشت در مورد حاکمیت ایران بر اراضی کشور چه می‌گوید و این **نقال متجدد بی انصاف** نسبت به آب و خاک ایران چه می‌گوید!

مزاحمتی برای شاهزاده نیست

دانستم که آبرامیان گفته است طرح صدارت بانو فرح، مزاحمتی برای شاهزاده و برنامه های او ندارد.

بنگرید و به ببینید اثر این حرفها کجاست. مخالفین رژیم سلطنتی ایران حتی طرفداران سلطنت در داخل کشور نخواهند گفت که این بلاهت گویی ها نسبت به آب و خاک ایران عقیده یک فرد ارمنی است بلکه خواهند گفت این اظهارات ضد ایران، عقاید افسران شاه است که در خارج جیره بگیر بیگانگان هستند! و البته قرائن دیگری را هم که ذکرش فلان سربالاست اضافه میکنند و نتیجه میگیرند که همان خوب شد که رژیم سلطنتی ایران ور افتاد و گرنه آب و خاک ایران صدقه سر رستم و افراسیاب از بین میرفت.

متوجه شدید آقای آبرامیان که چگونه راه بازگشت سلطنت را سد میکنند و بنام رستم و افراسیاب یک کینه و نکبت و دشمنی فراموش نشدنی جایگزین حقیقت سلطنت طلبی میکنند، زرنگی همین رامیگویند که انسان در لباس فرهنگ دوستی و شاهنامه خوانی، سلطنت طلبان خارج از کشور خاصه افسران نیروهای مسلح را به بی وطنی و وطن فروشی و بی تفاوتی بین رستم و سیستان و بلوچستان معرفی کند.^۱

استاد عالیقامی که پوزه بند نیاز دارد

دانستم که تحریر آخری بنده در رابطه با لزوم احراز صلاحیت و اهلیت، خیلی آقای آبرامیان را سوزانده است^۲ چراکه قبل از آن نوشته، بنده از طرف ایشان، استاد عالی مقام و امثال آنها معرفی شده بودم و

^۱ - در نامه ای که خصوصی به سرگرد (سرهنگ) هوشنگ وزین و دیگر افسران و تیمسارانی که به ترتیبی با سازمان سرباز ارتباط دارند فرستاده شد به آنان یاد آوری شد که این شخص مغظه گر و ریویزیونیست در پی بی آبرو کردن آنان و پاشیدن نمک به زخم التیام نیافته ارتش شاهنشاهی است و در پی آن در پی بی آبرو کردن سلطنت و سد راه بازگشت نظام پادشاهی، ولی چون آن آقایان در خود محوری های خود غوطه ورنند حرف را نشنیدند تا «پنزه بند» لازم را به کسی که لازم است ببینند. (بهره گرفته از ادبیات مصرف کننده پوزه بند» ح-ک

^۲ - AmirFeyz/MoghadamenhibarMahkumiyateEdeayeAbramian-AmirFeyz-
<http://www.1400years.org/AmirFeyz/MoghadamenhibarMahkumiyateEdeayeAbramian-AmirFeyz->
19Aug2013.pdf

یکدفعه بعد از در خواست احراز صلاحیت و اهلیت، شدم حیوانی که پوزه بند براو می بندند و در جای دیگر باز همان استاد تبدیل شده به خری که باید در دهان خرزاد دیگری بکوبد (بردهان خر، انسان نمیکوبد بلکه خروهمجنس اوست که بدهان خرمیکوبد = کیوترباکیوتر بازباز).

توضیح بنده در حاشیه دفاع

توضیحی که داده میشود پاسخ به آبرامیان نیست؛ زیر دلایل عدم رشد فکری و عقلی و درمنا وجود حجر در ایشان که نوعی سفه است ارائه شده و مادام که رد آن ابراز نشود صیغه < ابلهان را خاموشی بهتر بود از داد و قال = جواب ابلهان خاموشی است > جاری است.

درست است که در روابط عمومی، اصل صلاحیت و اهلیت چندان مطرح نیست ولی این رویه عوامان است.

حکم قضا نسبت به آدم سفیه و محجور جاری شدنی نیست، چنانکه در محاکم، اولین موضوعی که مطرح است صلاحیت دادگاه و دوم احراز سلامت عقل در متهم است و همانطور که آگاهید یکی از مواردی که وکیل متهم سعی در احراز آن دارد همین سفاهت و زوال عقل موکلش است چرا که سفاهت باعث توقف جریان محاکمه میشود.

در کنار دلایلی که بر سفاهت آقای آبرامیان ارائه شد همین اظهارات اخیر ایشان هم نکته ای برجسته از وجود سفاهت ایشان است توجه به توضیح زیر است دعا میشود:

خطاب ساختن بنده به استاد عالیمقام و ظرف دوهفته همان استاد عالیمقام را در ردیف، سگ و خر قرار دادن چیزی جز سفاهت و دیوانگی نیست. در فلسفه اصلی است که میگوید < کسی را که امین خواندی نمیتوان متهم کنی و برعکس > یعنی اگر کردی بر اساس عقل و تفکر و شعور عمل نکرده ای. یعنی چنین شخصی محجور است (اصل مزبور در آئین دادرسی تحت عنوان موارد رد صلاحیت قاضی پرونده پیاده شده است).

شاهدی بر موضوع حجر ایشان

دوروز پیش، از یک یار قدیم که اکنون درونکور اقامت دارد و مرتباً باتلفن حال و احوال میکند، تلفنی داشتم که گفت؛ آمده ام تورنتو برای سروصورت دادن به کار ناصر پسرم چند دقیقه ای میآیم شما را به بینم. آمد پس از قدری صحبت های خاطره ای، گفت؛ نوشته های شمارا میخوانم، گفتم آخرین آنها کدام بود، گفت درباره آقای آبرامیان، بنده از موقع استفاده کردم و گفتم نمیدانم به آن تحریر من جواب داده یا خیر، یکدفعه با هیجان توام با اعتراض گفت: < آقا جان ولش کن این مرد که دیوانه است > (این مختصر با سوگند به حقیقت همراه است).

دفاع من

در جوامعی که ساختار آن بر پایه قانون استوار است، هر کس در موقعیت خودش که قانون مقرر کرده حضور دارد و برعکس در جوامع عقب مانده و هرج و مرج، افراد درهمه جا تشریف دارند الا در جایگاهی که باید باشند، نمونه بسیار است.

در جامعه حقوقی و منظم هر کس تکلیف دارد در حرفه و کاری که قانونا به او تعلق دارد فعال باشد مطالعه و تحقیق کند کار آموزی ببیند و تلاش کند که بهترین باشد، یک طبیب خوب نمیتواند هم طبابت کند و هم سیاستمدار باشد و هم کارشناس اقتصاد و هم متخصص سلامت طبیعت.

یک خارجی گفته است ایرانی ها همه فن حریفند و ادعای دانستن همه چیز دارند، آنها مانند دریاچه ای هستند بعمق یک وجب، ولی اروپایی ها حوضچه ای هستند بعمق بینهایت و هر روز هم عمیق تر میشوند. در یک جامعه قانونی و منظم، مردم کار سیاسیت و کشور داری را به نمایندگان مجلس و دولت واگذار میکنند و در یک بی نظمی و هرج و مرج همه در کار دولت و سیاست دخالت میکنند.

ایران ما در زمان سلطنت شاهنشاه ایران یک کشور منظم بر پایه قانون بود، دولت و مجلس و شاه داشت دولت مصلحت کشور را تشخیص میداد و پارلمان بر آن نظارت و دستور اجرا میداد و این نظم محتاج نمیساخت که هر کسی در کار دولت و یا فرهنگ و یا دیگر مسائل کشور دخالت کند.

نمیدانم چرا آقای مدعی از میان پیامبران جرجیس یعنی بنده را پیدا کرده است، در همان سالها که مطهری چنان مطلبی که نه تنها او بلکه در بسیاری از کتب نوشته شده بود مطرح کرد، بنیاد فرهنگ ایران بریاست علیاحضرت و دبیری دکتر پرویز خائلی با سرمایه دولتی فعالیت وسیع فرهنگی و حفظ میراثهای تاریخی و سنت های کهن ایران را داشت، چرا هدف اعتراض قرار گرفته است؟ آیا آنها هم پوزه بند بردهانسان بسته بودند؟ آیا آنها مکلف به تعرض به مطهری بودند و یا بنده؟

از نظر منطقی هیچکدام، **زیرا اصل آزادی بیان اجازه پوزه بند زدن نمیدهد.** و دخالت در کار دولت و مصلحت کشور، نه کار فرهنگی است نه کار وکالتی؛ آقای آبرامیان با افسوس تمام میگوید در آن زمان ساواک هم بود یعنی انتظار داشت ساواک مطهری را خفه میکرد.^۳

ولی همین آقای آبرامیان هنگامی که آقای پرویز ثابتی که در سال قبل در مصاحبه ای از ساواک دفاع کرد بشدت ناراحت شد و با ارسال ایمیلی برای جاوید ایران از من خواست که دفاع ثابتی را رد کنم یعنی ساواک را محکوم به شدت عمل علیه مخالفان کنم.

واقعا این تضادها را چگونه میتوان تحمل کرد و بانی آن در چه حدی از شرافت و آگاهی وجدان و یا هشیاری عقل قرار دارد نمیدانم.

بنده در سالهای مورد انتظار و اشاره مدعی بی انصاف، وکیل دادگستری بودم و به حکایت کتاب خاطرات وکیل دربار وکیل بسیار موفق هم بوده ام، ابا فعالیت سیاسی برای کسب مقام و یا فعالیت فرهنگی و مذهبی نداشتم، وفادار به شاه و قانون اساسی و نظام کشور بودم و چنانکه اکنون هم هستم.

پس از خروج از ایران که یک هفته پس از عزیمت شاهنشاه صورت گرفت بفاصله ۱۰ روز در لندن شروع به مبارزه علیه حکومت اسلامی از مجرای حقوق اسلامی کردم؛ شواهد گویا و مصدق قضیه مقالات سنگر، کتاب قضاوت، غارت و اسلام، حقوق بشر و جزای آخر، نیروی بازدارنده، هانی در جهنم، اسلام آمریکائی

^۳ - و این چنین جماعتی ادعای «دموکرات» و «سکولار» بودن و «آزادی بیان» را هم دنبال شاهنامه خوانی بی ربط به موضوع را با فریدون فریدون کردن یکدک میکنند. و پوزه بند را که در دست خودشان دارند به دیگران می بندند.. ح-ک

وبسیاری نوشته های دیگر است. ^۴ آیا آقای مدعی بد دهن، میتواند بگوید تا قبل از افتتاح دکان مجسمه فروشی کورش کبیر فعالیت سیاسی ویا فرهنگی ایشان علیه اسلام وجمهوری اسلامی چه بوده است؟

در کتاب قضاوت چه نوشته شده

از آنجا که در چند تحریر نام کتاب قضاوت که در بهمن ماه ۱۳۵۹ در لندن منتشر شده به میان آمده و ممکن است اشاره به چند سطر از ابتدا و انتهای کتاب مزبور در این تحریر قابل استناد و در بردارنده معنایی بزرگ باشد؛ به اینجا آورده شود غیر لازم نباشد.

موضوع کتاب قضاوت اثبات این حقیقت است که آنچه در جریان شورش و حداقل تا زمان تحریر کتاب روی داده کاملاً اسلامی است و انتخاب عنوان قضاوت برای کتاب بدین جهت بوده که کتاب به حالت دفاع و اتهام تنظیم شده که دفاع از اینکه اعمال خمینی کاملاً اسلامی است را بنده عهده دار بوده ام.

این توضیح هم بجاست که کتاب سرشار از مستندات حقوق اسلامی است و تحصیل مستندات مزبور برای من که از ایران فقط با کیف وکالتی بامحتوای یک کتاب آئین داری بیرون آمده بودم، تحصیل مستندات مزبور نیاز به مراجعه دائم به کتابخانه لندن داشت و این مهم یکی دوماه بعد از خروج از ایران آغاز شد بنابراین، آغاز تحریر کتاب قضاوت به اوائل ویا اواسط سال ۵۸ میرسد.

در باور نامه کتاب که در صفحه ۱ است آمده:

هریک و تمام این جنایات و خشونتها، ویرانی و غارتها که پنجه های هولناکش را بر قلب ملت و ایران ما فرو کوفته است منطبق باموازیین شرع و مقررات اجرایی اسلام بوده و آنچه که در حال حاضر از فرآورده های حکومت! اسلامی در ایران میبینیم عملکرد و برداشت ناچیزی است از آنچه که در صورت اجرای کامل مقررات اسلام حکومتی جامعه گرفتار آن خواهد شد. (صفحه اول کتاب).

آقایان قضات برای پایان دادن به این قسمت از مدافعاتم بار دیگر بلند و رسا میگویم:

همه اقدامات فردی و اجتماعی و فرامین و دستورات متهم (مقصود خمینی است) که بهر شکل و صورتی سبب حوادثی تا قبل از بهمن ۵۷ در ایران شده است و در کيفرخواست به آنها اشاره شده همه و همه به تبعیت از سنت رسول خدا انجام ویک عمل اسلامی است و اگر زشتی اعمال متهم شما را مشمئز و ناراحت کرده برای آن است که نسبت به اعمال او با دید قوانین مترقی و انسانی امروز نگاه میکنید، اگر دید خودتان را اسلامی کنید، اگر

^۴ - دست چینی از آخرین نوشته ها در سایت ۱۴۰۰ سال در آدرس در ۸ برگ موجود است. <http://www.1400years.org/Amirfeyz.asp>

براساس قوانین ۱۴۰۰ سال قبل فکر کنید، اگر همه ترقیات جامعه رابه هیچ بگیرید و همانند یک راهزن ۱۴ قرن قبل بیاندیشید آنوقت ملاحظه خواهید فرمود که متهم یکی از صاحبیه است.

اگر شما از این اعمال متهم احساس رنج و نفرت میکنید بحرکت افکاری او، منشاء فکری و مستندات که به او قدرت اجرایی و جنایت میدهد (غیر از سیاست خارجی) بیاندیشید و تنها نفرت رابه چند کیلو گوشت و استخوان پیچیده شده در یک قبا و عمامه و مقداری مخ خشکیده در یک عمامه سیاه محدود نکنید و از این طریق سطح فکرو قضاوت خودتان رابه حد شعور و پائین نیاورید، واقع بین باشید و بجای اینکه عمامه را محکوم کنید آنچه که زیر عمامه است را محکوم کنید.

اعمال متهم خلاف انسانیت است، اما خلاف اسلام نیست، اعمال متهم صد درصد ضد مردمی است، اما ضد اسلامی نیست، اعمال متهم براساس همه قوانین دنیا جرم جنائی است زیرا قوانین اجرایی اسلام ضد مردمی است. (از صفحه ۷۴ همان کتاب)

آقایان قضات؛ چگونه از تخم و ترکه های فکری عرب صفت که متهم در راس همه آنها قرارداد انتظار دارید که آثار تاریخی و فرهنگی ایران که مثل خاربه چشم این قوم ویرانگر که از افتخارات ایرانیان بیزارند فرو میرود را از بین ببرند.

اگر حکومت اسلامی در جامعه ایران استقرار یابد و بقدرتی که لازمه حیات اجرایی آن است برسد، هیچ اثری از فرهنگ و هنر و آثار تاریخی و علم و دانش باقی نخواهد بود زیرا جامعه اسلامی فقط یک کتاب و یک علم نیاز دارد و آنها قرآن است. (صفحه ۱۵۴ همان کتاب)

آخرین سخن کتاب با عبارات زیر در صفحه ۲۳۳ کتاب آمده است:

آیان قضات دادگاه - با اعتذار از طولانی شدن عرایض خواهش دارم موارد تطبیقی مدافعاتم رابه آزمایشگاه فکری خود بکشید و استوار و دلیرانه قاصد این پیام و اعلام باشید که:

در صورت ادامه حیات حاکمیت اجرایی اسلام در جامعه ایران تحت فرماندهی و مسئولیت این ابلیس و یاهر فرد دیگری، اثری از ایران و ایرانیت، ملت و ملیت، آزادی و انسانیت، رحم و عدالت، کار و فعالیت،

آسایش وامنیت، مردانگی ومروت، اخلاق واصالت وپیشرفت ومدنیت
باقی نخواهد ماند.

یک شورش تکلیفی رالازم بدانید تابابیرون راندن اسلام اجرایی
وحکومتی ازجامعه، اراده ملت را دگرباره حیات بخشیم وباسرکوبی کامل
دلالتان وواسطه های دین، این بی اعتقادی بمبانی خداشناسی که تولید
کننده نوعی کمبود سرشت انسانی است ودرحال حاضر مسیر عمیق
ووحشتناکی رادر جامعه ما طی میکند جای خود را برای همیشه به
خداشناسی به معنای پاکی، راستی، عدل وانصاف واحترام به حقوق
دیگران که نابود کننده غم ها وسازند امید وتوکل هاست بدهد.

خواهش دارم محکوم کنید فساد حاکم بر ایران را، رسوا سازید اسلام
حکومتی را، بننگ وکثافت بکشید این سیره خرمگسهای کوچک وبزرگ
راکه پاشیده اند کثافت ضد انسانی رابنام مقررات اسلامی وجمهوری
اسلامی برکشورما.

آقایان قضات اراده ملت رامقتدر وبایمان سازید که:

ملا وعمامه اش، ملا واعتقاد به حکومت اسلامی اش، ملا وفکر تشیع
حکومتی اش رایکجا درهم بکوبیم ودرهم بمالیم وازهم بدریم وبه گنداب
تاریخ برای ابد مغروق سازیم.

آقایان قضات - به ندای تجربیات تلخی که سیل مهیب خون میهن پرستان
ایرانی بسوی ما آورده است عنایت بفرمائید - اگر به ضداسلامی بودن
اعمال این ابلیسان اصرار رای بفرمائید وبین ماهیت اعمال این ناکسان
حاکم وقوانین اجرایی وحاکمیتی اسلامی تفاوت وجدائی قائل شوید، ریشه
بی وطنی، ریشه خرافات و تعصب، ریشه فساد، ریشه جهل، ریشه ارتجاع
وریشه عقب ماندگی را آبیاری و حفاظت فرموده اید وفقط شاخه های
کوچکی ازاین درخت تنومند سالوس وریا که ملاها هستند را هرس
کرده اید وفردائی نه چندان دور که ایران رادوباره ساختیم، ناله های آنها
به زوزه ها وگله های آنها به فوج گرگها تبدیل ودریدن انسانها وویران
ساختن ایران ما دوباره آغاز میشود.

این درس تاریخ است که باید بروبیم کثافت ومگس راوپاکسازیم وطن
راوبرقرار پاینده داریم ایران را.

باتشکر از قضاوت شما وبه امید بیداری ملت - عبدالرحمن (پایان)

این پرسش جای سوال دارد

در آن سالها که کتاب قضاوت نوشته شد آبرامیان کجا بود؟ لابد ممکن است گفته شود ایشان در آن زمان بچه و جوان بوده. و بجای اینکه دنبال رستم باشد دنبال منیژه بود ° و اکنون همینکه نزدیک به پیری است به دنبال رستم افتاده و همانطور که گفته میشود، اسکندر مقدونی به ملاحظه عشق تابیس تخت جمشید را آتش زد، ایشانهم آب و خاک ایران را فقط به بهای نام معشوقه اش رستم به فلان گاو میزند. >خیلی افراد دوران بچگی را از نظر سن و هیکل پشت سر میگذارند ولی فکرو عقلشان همچنان بچه وار میماند< وای به حال کسی که گرفتار این هیكلهای درشت بچه فکریافتد.

بازگویی برخی مسائل در شان تحریرات من نیست ولی برخی میگویند که مبارزات باصطلاح فرهنگی ایشان در هاشم اسلامی از زمانی آغاز شد که ایشان از سفر به اسرائیل بازگشتند.

واما بعد صدارت علیاحضرت

این گفتگو نه در پاسخ به آقای آبرامیان است، بلکه برای توجه ایرانیانی است که ممکن است در جریان قرار گرفته باشند، هر چند بنا بر اطلاعی که شخص وارد و مطلعی دادند؛ تنها ۷۰ نفر تا لحظه گزارش موفق به شنیدن برنامه ایشان شده اند و معلوم هم نیست که آن تعداد قلیل همه دُرفشانی های! ایشان را گوش کرده باشند. که البته برخی به احتمال خودی های ایشان بوده باشند!

دانسته شده که ایشان گفته مقصود از صدارت، نخست وزیری نیست بلکه بالانشستن و در صدر بودن علیاحضرت است.

در کار سیاسی صدر نشینی معنای خاص خودش را دارد که با صدرنشینی تفسیری آقای آبرامیان یکسان نیست.

صدرنشینی مورد نظر آقای آبرامیان صدرنشینی عرفی است که همه خانم ها و یا مردان مسن در صدر می نشینند و مُقَدِّم مورد پذیرائی قرار میگیرند و در کار سیاسی این نوع صدرنشینی مصرف سیاسی و اعتباری ندارد.

صدر در کار سیاسی همان معنای صدارت و صدراعظمی و نخست وزیری را میدهد. صدر در کار سیاسی از ناحیه قانون اساسی بوجود میآید، نه اینکه شخصی به کارهای خیر و انسانی شهرت داشته باشد.

ادعای سقوط رضا پهلوی و تداوم نیابت سلطنت

ادعای جلفی که تاکنون از هیچیکس الا ایشان شنیده شده همین است که میگوید با عدول شاهزاده رضا پهلوی از سوگند سلطنت و ارجاع موضوع سلطنت به همه پرسى پس از سقوط جمهوری اسلامی دیگر بحث سلطنت و تداوم آن منتفی است و شاهزاده رضا پهلوی یک فرد عادی است، ولی چون متمم قانون اساسی مقرر کرده که شهبانو نایب السلطنه است تا ولیعهد به سن ۲۰ سال تمام برسد و این بدان معنی

° - چه بسا که دنبال منیژه ها بوده است- لازم است به پیشینه او مراجعه شود. اسنادی در دست است که در زمان مناسب قابل ارائه است. ح-ک

است که نباید سلطنت در ایران بدون تصدی بماند پس شهبانو همچنان در مقام نیابت سلطنت قرار دارند تا سلطنت در جایگاه تاریخی خود قرار بگیرد.

بدلیل جلف بودن این ادعا نگاه میکنیم؛

الف - برداشت آقای آبرامیان از نهاد سلطنت بسیار خام و ساده لوحانه است، و ایشان سلطنت را به مثابه یک استخدام قراردادی و یا روزمزدی گرفته است که کارمند میتواند استعفا بدهد و یا از کارکناری کنده.

علیحضرت در یکی از مصاحبه هایشان فرمودند <من به میل خودم ولیعهد نشده ام یک جریان تاریخی

مرا به ولیعهدی منصوب ساخته است> معنای این سخن درست، این است که متصدی سلطنت جزئی از یک جریان کهن تاریخی است که شاه در ایجاد آن نقشی نداشته و جزئی است که در جریان کل، در حرکت وجودی است، یعنی کناره گیری و یا عدول و یا بی اعتنائی از وظائف سلطنت، سلب مسئولیت و تکلیف و زوال سلطنتِ علیحضرت را نمیکند.

شاهزاده رضا پهلوی بموجب سنت ۲۵۰۰ ساله سلطنت و تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم آن پادشاه است، اما پادشاه کم اعتناء به تکالیف قانونی سلطنت، گمراه از اعتباری که قانون اساسی و متمم آن برای ایشان قائل شده، بی توجه به وصیت سیاسی پدرشان، نادیده گرفتن سوگند سلطنت، ولی هیچکام از آنها و بیشتر از آنها به مفهوم پایان دادن حقوقی به تداوم سلطنت نیست.

ب - ادعا شده که چون علیحضرت از سوگند سلطنت عدول فرموده اند لذا یک فرد عادی است و مسئله تداوم سلطنت ایشان منتفی است.

حاصل قبول این ادعای نادرست این است که علیحضرت هم یک فرد عادی است چرا که ایشان در حضور بنده و والا گهر آزاده شفیق در قاهره سوگند نیابت سلطنت رایاد فرمودند و سوگندشان ضبط شد که مراتب و مستندات آن درسنگرها به کرات آمده؛ ولی به فاصله پرواز ما از قاهره به پاریس عدول خودشان را از سوگند نیابت سلطنت و عدم قبول تصدی آن، به والا گهر با پیام تلفنی اعلام فرمودند؛ یعنی اگر علیحضرت لا اقل بعد از ۶ سال سرخود از سوگند سلطنت عدول فرمودند علیحضرت در فاصله دو و یا سه ساعت زیر سوگند خودشان زدند.

لذا اگر بزعم آقای آبرامیان شاهزاده یک فرد عادی است؛ علیحضرت هم یک فرد عادی است، و اگر علیحضرت فاقد زمینه های سنتی سلطنت است؛ علیا حضرت هم خیلی بیشتر فاقد این زمینه ها میباشند.

حیرت دارم کسی که هیچگاه در طول مبارزه در کار سیاسی نبوده و کار فرهنگی در محدوده فروش مجسمه کورش داشته چه اصراری دارد که وارد جریاناتی بشود که هیچ از سابقه اطلاع ندارد؟

دو فرض متصور است؛ یکی اینکه ماموریت است برای هدف ایجاد تنفرو و وحشت از سلطنت و فرض دوم بیماری همه جاتشریف داشتن و صد کله کلاه بودن، سبب این رسوائی هاست و اگر این دومی است که این بیت شایسته گوش و قبول ایشان است.

نفی حکمت مکن بهر دل عامی چند**پیچش علیاحضرت در مجموعه چرک و خون**

مدعی بی اطلاع بادقت تمام اصول متمم قانون اساسی مربوط به نیابت سلطنت را برای اثبات موقعیت تداوم مشروعیت نیابت سلطنت علیاحضرت خواند و مورد استناد قرارداد.

آخر قانون اساسی که چرک و خون معرفی شده و طرفداران آن قانون **تهی مغز** شناخته شده و در حدی از اعتبار ساقط شده که **جایش در خاکروبه** است، چه اعتباری دارد که علیاحضرت و مسئله نیابت سلطنت ایشان در آن پیچیده شود؟ **استناد به قانونی که چرک و خون و جایگاهش در خاکروبه است چه ارزشی دارد که مورد استناد از طرف همان کسی قرار گیرد که قانون اساسی و متمم را چرک و خون نامیده است؟ آیا درک این تضاد دشوار است و میتوان از یک انسان با سلامت عقل انتظار آنرا داشت؟**

روزی که نوشتم، چرک و خون غذای دوزخیان است، یک شخصی بمن این توجه را هم داد که تنها چیزی که با چرک و خون معروف است کهنه حیض زنی است که سقط جنین کرده است.

آخر طرح ویا پیشنهادی که پوشش اصالتی آن چرک و خون ویا کهنه حیض باشد میتواند طرح نجات ایران معرفی شود؟

واقعا مانده ام که چنین تعارضاتی از چه باب میتواند باشد از سرنادانی، بی اهمیتی به مسئله تعارض ویا سفاهت است که درک معنا و اثر کلام را نمیکند.

دست خورشید پشت شهبانو

آبرامیان؛ مدعی است که خورشید محبوبیت پشت شهبانوست، واین محبوبیت نه از نظر رابطه سببیت باشاه است که مختص وجود خود شهبانوست.

ادعائی که هیچکس تاکنون آنرا عنوان نکرده است وحتی خود شهبانو در رابطه با فعالیت های بنیاد فرهنگ ایران موفقیت های بنیاد را محصول در آمد کشور از نفت و حمایت شاهنشاه ایران معرفی کرده است یعنی اقدامات فرهنگی و محبوبیت علیاحضرت منتفع نظام سلطنتی و تداوم اجرایی قانون اساسی و متمم آن بوده است.

محبوبیت علیاحضرت ادا جدا از رابطه زوجیت باشاه و مقام شهبانو بودن ایشان نیست، چنانکه اگر آن خدمات فرهنگی را کسان دیگری انجام میدادند نه آن موفقیت ها بوجود میآمد و نه ایجاد محبوبیتی میکرد.

محبوبیت یا ظرفیت سیاسی

در کار سیاسی محبوبیت ناشی از کار سیاسی محبوبیت است و در کلامی دیگر محبوبیت سیاسی با محبوبیت اجتماعی فرق دارد، محبوبیت سیاسی همان ظرفیت سیاسی شخص است. ظرفیت سیاسی شکل یافته از توجهات خاص به قانون و وظائف بر آمده از قانون به بهترین و با ظرفیت بالاست.

در این مجرا، حقیقت این اجازه را میدهد، که عرض کنم اساساً علیاحضرت فاقد ظرفیت و یا محبوبیت سیاسی هستند چراکه:

اول - صریح و قاطع، از تکلیف مقرر در متمم قانون اساسی در تصدی به مقام نیابت سلطنت خودداری کردند و بعد ها مدعی شدند که بنفع ولیعهد از نیابت سلطنت کناره گیری کردند <عذر بدتر از گناه>.

اثر سنگین و رسوب دار این قانون شکنی نیاز به توضیح ندارد.

دوم - پنهان ساختن وصیت سیاسی شاهنشاه و ارائه دادن متنی بعنوان آخرین [اراده] سخنان شاه که آنهم آخرین سخنان شاه نبود و ساختگی بود. آیا دشوار است ارزیابی این عمل در فرهنگ ایرانی و امانت داری؟

سوم - امضای ماده ۱۱ قطعنامه شورای ملی که جواز رضایت و موافقت با تجزیه ایران است، و ایستادگی و تاکید ایشان بر قصد و رضایت در امضای آن که وجود کُره و اجبار را مرتفع میسازد.

رهائی از عرصه سفها

انسان وقتی گرفتار مردمی نا اهل و بی منطق و سمج میشود؛ در جستجوی راهی است که از آن مخلصه رها شود بعضی اوقات که در محاصره دیوانگان افتاده است حاضر است کت خود را بدهد که دست از سرش برداشته شود.

در رابطه با مشغله ای که سازمان سرباز و پیشکار خود خوانده آن برپا ساخته است یکی از ایرانیان پیشنهادی داشت که رهایش کنیم و سربسرس نذاریم تا بیفتند و ببند سزای خویش.

این پیشنهاد با آنکه محتوایی با سابقه دارد و ادبا هم به اجرای آن مشتوق بوده اند ولی این طرح نسبت به آدمهای با وجدان و فاقد ریاکاری و زبان درازی موثر است و نسبت به آنها که بهانه گیری کارشان است و از طریق ریاکاری و زبان بازی امرار معاش میکند موثر نیست پیشنهاد مکمل این است که:

خطاب به سازمان سرباز

سازمان محترم سرباز! (هنوز معلوم نیست چنان سازمانی هست یا خیر)

آن سازمان برای به حرکت درآوردن و موفقیت طرح صدارت بانو فرح، از سلطنت طلبان چه توقعی دارد که سلطنت طلبان در آتیه در معرض بهانه قرار نگیرند؟ با آنکه شروع طرح موکول به موافقت سلطنت طلبان نشده است مع هذا چه اشکال و کمبود هائی سازمان دارد که طرح، بجای حرکت درجا میزند و مدام شرسازی میکند؟ چه نیازی دارید که سنگ را انداخته اید و خود گریخته اید.

با احترام امیر فیض